

علت دین‌گریزی چیست؛ چرا افراد بیگانه با دین دچار خلأ می‌شوند؟

دین‌گریزی محصول شناخت نادرست از دین و بررسی تبعات آن

در درس‌های گذشته آموختیم که انسان ذاتاً دین‌گرا و طرفدار حق است و بین او و دین حق، رابطه‌ای وجودی و فطری برقرار است؛ در واقع دین کاملاً منطبق با فطرتی است که خمیرمایه وجود انسان را تشکیل داده است. اما سؤال این است که اگر دین، توحید و گرایش به خوبی‌ها در نهاد انسان گذارده شده و به اصطلاح در فطرت آدمیان است، پس چرا عده‌ای از مردم به خدا و دین گرایش نداشته و از پذیرش آن کراهت دارند؟ چرا انسانی که ذاتاً مشتاق دین است و فطرتش با مفاهیم دینی پیوند تکوینی دارد، به دین‌گریزی روی می‌آورد؟

بدون شک در ذات دین، هیچ عنصر دفع‌کننده‌ای وجود ندارد؛ زیرا تمام دستورات و احکام دینی موافق فطرت و در راستای سعادت انسان هستند و اگر انسان‌ها به دریافت معارف اصیل دینی نایل آیند، هرگز از دین نمی‌گریزند. دین‌گریزی عوامل مختلفی دارد که بخشی از آن به عوامل محیطی و اجتماعی نظیر عملکرد بد و ناشایست دین‌داران، تبلیغات ناصحیح و نقشه‌های دشمنان برای انحراف دین‌داری از مسیر صحیح برمی‌گردد. اما این عوامل تنها عواملی نیستند که سبب روی گرداندن افراد از معارف دینی می‌شوند؛ بلکه عوامل درونی و فردی نیز در ایجاد دین‌گریزی نقش دارند و شاید بتوان گفت اهمیت این عوامل از عوامل بیرونی بیشتر است؛ زیرا اگر افراد از درون به بلوغ و رشد کافی برسند، هیچ عامل بیرونی نمی‌تواند اثر منفی بر آن‌ها بگذارد.

مهم‌ترین علت دین‌گریزی افراد، تعارض دین با گرایش‌های نفسانی آن‌هاست. اکثر افراد دین‌گریز یا دین‌ستیز، از نظر منطقی هیچ مشکل و شبهه‌ای در پذیرش دین ندارند، اما از آنجا که دین با تمایلات حیوانی آنان در تضاد است به مقابله با آن می‌پردازند. علت این است که این افراد در شناخت حقیقت وجود خود دچار

مشکل هستند و در نتیجه خود را یک زن، یا یک مرد با گرایش‌های زنانه و مردانه و با نیازهای محدود و مادی تعریف می‌کنند و از جنبه فوق عقلانی و انسانی خود غافلند؛ در واقع مشکل اصلی در عدم پذیرش دین توسط آن‌ها این است که بدون شناخت خود به دین روی می‌آورند و به همین دلیل نمی‌توانند ارتباط احکام دین با ابعاد وجود خود را درک کنند. در صورتی که همین افراد اگر در مسیر خودشناسی قرار بگیرند نه تنها دین را می‌پذیرند، بلکه رعایت محدودیت‌های ظاهری دین برایشان آسان و لذت‌بخش می‌شود.

ما در این درس قصد داریم درباره نوع برخورد و رابطه خود با خدا و دین صحبت کنیم و ببینیم که طبیعت و فطرت در شکل‌گیری یک رابطه صادقانه یا غیرصادقانه با خدا چه نقشی دارند و چگونه ما را به سمت دین‌گرایی یا دین‌گریزی سوق می‌دهند.

ارتباط فطرت‌گرایانه و صادقانه با خدا

بسیاری از ما با وجود اینکه دین حق را پذیرفته‌ایم؛ اما در مسیر زندگی با تضادها و سردرگمی‌های فراوانی مواجه می‌شویم؛ علتش آن است که در قلبمان حب و بغض داریم و با خودمان و خدا صادق نیستیم. همان‌طور که گفتیم، دین خدا هماهنگ با فطرت ماست؛ اگر خود را درست بشناسیم و از دریچه نگاه خداوند یعنی به بلندای ابدیت به خود نگاه کنیم، پی می‌بریم که خداوند دین را کاملاً با ساختار وجودی ما هماهنگ کرده است.^۱ به بیان دیگر، زمانی که ما با فطرت پاک و حقیقت‌جوی خویش، بدون هیچ‌گونه تعصب و حب و بغض شخصی به سراغ دین می‌رویم، آن را هماهنگ با بعد انسانی خود یافته و با عشق و علاقه احکام آن را می‌پذیریم. در این حالت بین ما، خدا و دین یک رابطه صادقانه شکل می‌گیرد و دیگر رعایت احکام برایمان فشار و سختی ندارد؛ در این شرایط حتی اگر در یک کشور غیر اسلامی زندگی کنیم که رعایت بسیاری از احکام مثل حجاب، عدم شرب خمر و ... در آن اجباری نیست، بازهم مقید به احکام

۱ سوره روم، آیه ۳۰

می‌مانیم و در برابر وسوسه‌هایی که ما را به شکستن حدود الهی تشویق می‌کنند، مقاومت می‌کنیم؛ زیرا دین را مایهٔ حیات و آرامش خود یافته‌ایم.

شاید باورش سخت باشد؛ اما بسیاری از نمونه‌های دین‌گرایی را در بین افرادی شاهد هستیم که با اینکه در محیط‌های بیگانه با دین رشد کرده‌اند و انواع و اقسام لذات حیوانی را تجربه کرده‌اند، اما به علت داشتن فطرتی پاک و حقیقت‌جو، در مقطع خاصی از زندگی احساس خلأ کرده و به دین پناه برده‌اند؛ زیرا دریافته‌اند که هیچ‌کدام از آن لذات نمی‌تواند روح بی‌نهایت‌طلب آن‌ها را ارضاء کند و برای رسیدن به آرامش باید راه فطرت را پیش بگیرند. خداوند نیز لوازم و شرایط هدایت آن‌ها را مهیا ساخته است.

ارتباط طبیعت‌گرایانه و غیرصادقانه با خدا

فشارها و سختی‌های احکام دین درست زمانی آغاز می‌شود که انسان بی‌صدافتی را مبنای ارتباط خود با خدا قرار می‌دهد و مبناهای عقلی و فطری را نادیده می‌گیرد. درگیر شدن با خدا و زیر سؤال بردن احکام دین از همین جا آغاز می‌شود؛ تا جایی که گاه از طرف افراد به‌ظاهر متدین، کتاب‌ها و مقاله‌هایی علیه دین نوشته می‌شود؛ آن‌ها سعی دارند احکام و دستورات فطری دین را با طبیعت و من زمینی خود معنا کنند؛ درحالی‌که طبیعت، زبان فطرت را نمی‌فهمد. البته ناگفته نماند که حتی احکام طبیعی اسلام مانند مسائل جنسی، روابط زن و مرد، ازدواج و ارث نیز فطری هستند؛ زیرا نگاه خداوند به ما، نگاهی به بلندای ابدیت است؛ بنابراین اگر کسی با فطرت خود هماهنگ نشود و بدون همراهی با آن سمت دین برود، فهم درستی از احکام نخواهد داشت و به آن هماهنگی لازم نخواهد رسید و اینجاست که فطرت در وجودش همچون شمعی رو به خاموشی می‌رود.

اینکه ما دائماً ادعای دین‌داری کنیم، اما سبک زندگی، منش و رفتارهایمان متناسب با دین نباشد، نشان می‌دهد که ما با فطرت و بخش انسانی خود هماهنگ نیستیم؛ چه بسیار افرادی که در حوزه و دانشگاه به

تحصیل علوم اسلامی مشغولند؛ اما سبک زندگی و شخصیت آن‌ها با رشته تحصیلی‌شان هیچ تناسبی ندارد؛ زیرا فقط دانایی کسب کرده و به دارایی نرسیده‌اند؛ به عبارتی علم و دانایی را با فطرت‌شان جذب نکرده‌اند و در نتیجه هیچ‌وقت نمی‌توانند با دین شاد و آرام باشند و از آن لذت ببرند. چنین افرادی غالباً به خاطر عدم هماهنگی با فطرت و بخش انسانی خویش، دچار دین‌گریزی یا دین‌ستیزی می‌شوند. فراموش نکنیم که دین‌گریزی در حقیقت خودگریزی یا همان فطرت‌گریزی است.

در این درس ابتدا درباره علل و عوامل دین‌گریزی صحبت کردیم و در ادامه نیز گفتیم که اگر با فطرت پاک خود و عاری از هرگونه حب و بغض شخصی به سراغ دین برویم، رابطه ما با خدا یک رابطه صادقانه خواهد بود و در نتیجه پذیرش دین و احکام آن هرگز برایمان دشوار نیست. اما اگر با بخش طبیعی و حیوانی خود و بدون هماهنگی با فطرت به سراغ دین برویم، رابطه ما با خدا صادقانه نخواهد بود و در نهایت نیز دچار دین‌گریزی یا دین‌ستیزی می‌شویم.